

نورافزا، شهید ناو دنا
ارگران بزرگ شد

صد آخرین خدا سوم



همیشه در آغوش دریا جا گذاشت و در همان جایی آرام گرفت که سال ها با آن زندگی کرده بود.

خانه پدری همایون نورافزا در محله ایثارگران مشهد قرار دارد؛ محله ای که امروز به نام این شهید افتخار می کند. خانواده و نزدیکانش حالا از مردی می گویند که دلش به وسعت دریا بود و زندگی اش را وقف خدمت به میهن کرده بود.

۹

دور دنیا و دور از خانه

اکثر مأموریت های شهید همایون روی دریا طولانی بوده، ولی مأموریت دور دنیا طولانی ترین آن ها بوده است و الهام و پسرش، محمدرضا در این مأموریت، هشت ماه از دیدار شهید محروم بوده اند. شهید همایون، محمدرضا را در کلاس یازدهم ثبت نام کرد و زمانی برگشت که او امتحانات آخر سال را داده و کارنامه اش را هم گرفته بود.

الهام خانم می گوید: مأموریت دور دنیا از همه مأموریت هایش طولانی تر شد. هر وقت با هم صحبت می کردیم، می گفت که «سلیقه خوبی ندارم؛ خودت بگو سوغاتی چه می خواهی؟» می گفتم چیزی نمی خواهم؛ هر چه می خواهی برای محمدرضا بگیر. یادم است که در آن سفر از آندونزی برای محمدرضا ایرپاد گرفت. محمدرضا تمام دارایی من و همسر من است و هر دو ما خیلی او را دوست داریم.



تاج شهادت بر سر خانواده

کامران نورافزا، برادر شهید است. خانواده شان چهار برادر و دو خواهر هستند. وقتی شهید همایون تصمیم گرفت به نیروی دریایی بپیوندد، کامران سیزده ساله بود و به یاد دارد که وقتی برادرش صحبت از نیروی دریایی و ارتش کرد، پدرشان چندان راضی نبود و دوست داشت پسرش در رشته دیگری درس بخواند و شغل دیگری داشته باشد، ولی همایون اصرار کرده و می خواسته در این حرفه به میهن خدمت کند. کامران می گوید: همایون و بسیاری از هم سن و سال های او بعد از دوران جنگ تحمیلی، خدمت به نظام را انتخاب کردند و می خواستند به وطن خدمت کنند. او هم این راه را برگزید و در آزمون های ورودی شرکت کرد. همایون بعد از طی مراحل آموزشی که در رشت پشت سر گذاشت، به نیروی دریایی بوشهر رفت و خدمتش را تا امسال که به درجه رفیع شهادت رسید، ادامه داد. کامران خاطرات بسیاری از زمان خدمت برادرش به یاد دارد و تعریف می کند: در سال های اول، همایون همیشه از برنامه های آموزشی اش برای ما تعریف می کرد و لباس های نظامی و نیروی دریایی را به ما نشان می داد. از تمرینات سختشان می گفت و با شور و شوق برای ما دیده ها و شنیده هایش را تعریف می کرد. شهید همایون شوق خدمت در نظام را داشت و می خواست در نیروی دریایی و در عرصه دریا و خلیج به میهن خدمت کند. کامران می گوید: امروز شاهدیم که از نانوایان، سیمرغ های بسیاری بیرون آمده اند. این تقدیر برادر ما بوده است و تاج شهادت را بر سر خانواده و کشور گذاشت.

۸

می خواست نبودنش را جبران کند

محمدرضا آخرین بار، دی ماه گذشته، پدرش را قبل از عزیمت به آخرین مأموریتش دید. او می گوید: آخرین بار پدرم را دی ماه و قبل از سفرش به تهران دیدم. می رفت تهران تا کارهای بازنشستگی اش را انجام بدهد. آن روز به من و مادرم گفت، «ان شاء... این مأموریت هفتاد و هفت روز و دریای آخر را می روم و عید فطر کنار شما هستم و تمام نبودن هایم را در بازنشستگی جبران می کنم؛ فقط کمی صبور باشید.» محمدرضا و پدرش درباره شهادت و دفاع از میهن نیز با هم صحبت کرده اند. او می گوید: پدرم همیشه می گفت من لیاقت شهادت را ندارم و شهادت نصیب آدم های بزرگ می شود. ولی امروز خداوند او را به این مقام رساند. برای پدر شهیدم خوشحالم و خدا را شکر می کنم که با شهادت زندگی اش به پایان رسید و باعث افتخار من و کشورمان شد.

عزیز مثل یک پدر

نوشین نورافزا، خواهر شهید همایون، برای او مثل فرزند بوده است. ناخدای شهید به خاطر کهولت سن پدر و مادرش، بعد از دواج، مسئولیت خواهر کوچکش را بر عهده گرفت و او را به بوشهر برد و شاهد بزرگ شدن او بوده است؛ به همین دلیل وابستگی شدیدی به هم داشتند. به گفته الهام خانم این رابطه پر محبت حتی بعد از دواج نوشین کم رنگ نشد و بعد هر مأموریت همایون، اولین دیدارش با خواهرش بوده است. نوشین خانم می گوید: همایون برای من مثل پدر بود و بی نهایت دوستش داشتم. مهربان بود، طوری که شیفته دیدارش بودم. هر وقت به مأموریت می رفت، دائم به او زنگ می زدم یا پیام می فرستادم. همایون بسیار خانواده دوست و مهربان بود و به بزرگ تر و کوچک تر احترام می گذاشت. هوای همه خواهرها و برادرهایش را هم داشت. خبر شهادت همایون را کمی دیرتر به نوشین می دهند، چون تحمل ندیدن برادر را نداشته است و مثل همین حالا در گفت و گو یمان اشک ها بی امان از چشمانش جاری می شود.

